

# گل یا گل

## تأملی در خوانش یک واژه در درس منصور حلاج

### چکیده

نویسنده با استناد به متون کهن، تلفظ گل را، در درس منصور حلاج (زبان و ادبیات فارسی عمومی، پیش‌دانشگاهی) بر تلفظ گل ترجیح داده است.

### کلید واژه‌ها

گل، گل، منصور حلاج، دسته، سنگ

### علی اصغر فیروزنیا

دبیر دبیرستان‌های بجنورد

### منابع و مآخذ

۱. عطار نیشابوری، تذکرة الاولیا، به اهتمام دکتر محمد استعلامی، چ سوم، ۱۳۶۰
۲. گروه مؤلفان (محمدرضا سنگری، حسن ذوالفقاری، محمد غلام)، زبان و ادبیات فارسی (۱) و (۲) (عمومی) (دوره‌ی پیش‌دانشگاهی - درس مشترک کلیه‌ی رشته‌ها). تهران، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، چ نهم، ۱۳۸۲
۳. لوثی ماسینیون، قوس زندگی منصور حلاج، ترجمه‌ی دکتر عبدالغفور روان‌فرهادی، تهران، انتشارات کتابخانه‌ی منوچهری، چ دوم، ۱۳۵۸
۴. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ هشتم، ۱۳۷۱
۵. موحد، محمدعلی، خمی از شراب ربّانی (گزیده‌ی مقالات شمس)، تهران، انتشارات سخن، چ اول، بهار ۱۳۷۳

ماسینیون، نیز این‌گونه گفته است:

«هنگامی که منصور حلاج محاکمه می‌شد، شبلی نیمی از عقاید او را انکار کرد؛ ولی در روز شهادت و مثله شدن حلاج با دلی پریشان و جگری سوخته به دیدارش شتافت و در میان آن گروه که حلاج را سنگ‌باران می‌کردند در آمد. می‌گویند شبلی در آن هنگام شاخه‌ی گلی را به طرف منصور حلاج انداخته است.

این کار شبلی نمایشگر مهر و صفای برادرانه‌ی اوست. گویی به منصور حلاج چنین می‌گفت: آفرین بر تو که در راه سربازی صوفیانه از من دل‌اورتر و نیک‌بخت‌تری! البته شبلی سر آن نداشت که با منصور حلاج یک‌جا بمیرد بلکه آرزو می‌کرد بداند حال منصور حلاج پس از مرگ چگونه خواهد بود. شبلی پس از مرگ حلاج، برای کشف راز جانبازی عاشقانه‌ی او به اندیشه پرداخت، و به مریدان نو پیر و بال‌راه تصوف گفت: شهادت منصور حلاج گوهری است که دست یافتن بر آن به آسانی ممکن نیست. باید آن را گرامی داشت و در سینه نهفت، نه آن‌که به نام زاد و توشه‌ی جاودانگی به هر کس و ناکسش تسلیم کرد.» (قوس زندگی منصور، صص ۵۸ و ۵۹)

در فرهنگ معین، یکی از موارد کاربرد و معنی واژه‌ی «دسته» چنین تعریف شده است: «مجموعه‌ای از اشیا (مانند گل، سبزه، علف، کاغذ و غیره)» (فرهنگ معین ذیل کلمه‌ی دسته) با التفات به مطالب منقول، به ویژه با عنایت به قدمت مقالات شمس و اعتبار کلام و مقام وی در حوزه‌ی عرفان، ضرورت دارد که در قرائت کلمه‌ی مورد نظر تعمقی و تأملی در خور صورت گیرد.

«... پس هر کسی سنگی می‌انداختند. شبلی موافقت را گلی انداخت. حسین بن منصور آهی کرد؛ گفتند: از این همه سنگ چرا هیچ‌آه نکردی، از گلی‌آه کردن، چه سراسر است؟ گفت: آن‌که آن‌ها نمی‌دانند معذورند؛ از او ساختم می‌آید که می‌داند که نمی‌باید انداخت...» (زبان و ادبیات فارسی (۱) و (۲) عمومی، صص ۷۸)

در قرائت کلمه‌ی «گل»، دو واژه‌ی «گل» و «گل» به ذهن خواننده متبادر می‌شود. در نگاه نخست، با توجه به تناسب و تجانس «سنگ» و «گل»، خوانش آن با کسره پسندیده‌تر می‌نماید، اما با مراجعه به متون ادبی، تلفظ آن با ضمه، تقویت می‌گردد. در «مقالات شمس»، راجع به حکایت حلاج این‌گونه آمده است:

«اگر بیگانه مرا صد کفش بزند، هیچ نگویم، اما از یگانه سر مویی بگیرم، آن شفقت است و رحمت. چنان‌که در قصه‌ی حلاج - که این دیگران در زبان انداخته‌اند که یخ از آن می‌بارد؛ آن حکایت از کسی خوش آید، که همان حال دارد - حکایت می‌کنند که چون او را برآویختند، فرمان شحنگان شرع بود که بعد از آویختن هر یکی از اهل بغداد سنگی بزنند. هر یکی چند سنگ منجیقی می‌زدند. دوستانش را هم الزام کردند. چاره نبود، دسته‌ی گل عوض سنگ می‌انداختند در حال در ناله آمد. آن نظر، که آن حالت را ادراک می‌کرد، به تعجب سؤال آغاز کرد که بدان همه سنگ‌ها ننایدی، به دسته‌های گل زدند نالیدی؟ گفت: اما علمتم أنّ الجفَاء مِنَ الْحَبِيبِ شَدِيدٌ. [= آیا ندانستید که جفا از دوست سخت‌تر است؟]» (خمی از شراب، صص ۱۱۵ و ۱۱۶)

خاورشناس معروف فرانسوی، لوثی

